

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ
الطَّاهِرِينَ».

در این جمله مبارکه بحث داشتیم: «وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ»،^۱ در «فِي مَا آتَاكُمْ»
نظر توسعه که نظره اخیره بود، عرض کردیم که «فِي مَا آتَاكُمْ مِنَ الشَّرَائِعِ»^۲ نیست، بلکه
تمام نعمتهایی که خداوند به ما عنایت فرموده است که در بُعد تکلیف، این نعمت‌ها را
محور از برای امتحان است. بود و نبود نعمت، کم و زیاد نعمت، شر و خیر نعمت، تمام
این‌ها از برای مکلفین ابتلاء است. و از جمله «ما آتَاكُمْ» فطرت‌های انسانی است، عقول
انسانی است، که حجت‌های درونی است و از جمله «فِي مَا آتَاكُمْ» انبیاء، که عقول
خارجیه هستند و شرایع هستند و از جمله «فِي مَا آتَاكُمْ» تمام عالم وجود است که همه
آیات الله بینات هستند و باید اعتبار جست به وسیله این آیات و به عبارت خلاصه کلی،
کل جهان تکلیف که با او می‌توانیم برخورد داشته باشیم.

احیاناً موجوداتی هستند که نمی‌توانیم با آن‌ها برخورد داشته باشیم، از ما دور
هستند، یا از ما غائب هستند و نمی‌توانیم با آن‌ها حضور داشته باشیم. اما کل موجوداتی
که چه درونی، چه برونی، چه تکلیفی، چه تشریحی- می‌توانیم با آن‌ها برخورد داشته
باشیم سه نوع برخورد است: یک نوع برخورد ایجابی است؛ دوم برخورد سلبی است؛
سوم بی‌حالی است. بی‌حالی به این معنا که ما از آیات بینات الهی، نه به نفع معرفت
حق استفاده کنیم نه به ضرر. بی‌حالی مطلق مثل موت است. این‌که مرفوض است. دوم

۱. مانده، آیه ۴۸.

۲. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، ج ۹، ص ۱۴.

این است که با آیات خدا ضد آیات خدا و ضد معرفت خدا که تکذیب آیات است که این هم مرفوض است به طریق اولی. سوم که مورد امر است «سُئِرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»^۱. باید از تمام نشانه‌های تکوین و نشانه‌های تشریح که در دسترس ما هست یا می‌توانیم در دسترس خود قرار بدهیم، از آن‌ها معرفت حق و عبودیت حق در ما ازدیاد پیدا کند.

ما راجع به آیات بلوی صحبت می‌کردیم. به حساب این مطلب و این موضوع که شرایع مقدسه الهیه که متعدد است، بلوی است. عرض می‌کنیم که نه تنها شرایع، بلکه کل عالم هستی که می‌توانیم با آن‌ها برخورد داشته باشیم، بلوی است. حالا موضوع‌های گوناگونی که قرآن شریف به عنوان بلوی ذکر فرموده است عرض می‌کنیم تا بعد آن مطلب کاملاً روشن باشد که «لِيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ» فقط «فیما آتاکم من الشرایع» نیست، بلکه «کلّ شیء» است.

مثلاً راجع به جریان یوم السبت یهود «كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»^۲ «نبلوهم بمنع الصيد یوم السبت و هذه كانت بلیة و كان امتحاناً ولكن امتحاناً فیہ امتحان» اهانت است.

بعضی وقت‌ها شخص امتحان می‌شود که تبلور پیدا کند، ایمانش بالا برود، بعضی وقت‌ها چوب او می‌خورد. کاری کرده است که چوب می‌خورد. اصل چوب خوردن و اذیت شدن طرف نیست. در این جا این که خداوند صید حیتان را در یوم السبت منع کرد، با این که روز شنبه به اراده و اشاره الهی زیاد می‌آمدند. «یَوْمَ سَبَّيْهِمْ شُرْعاً»^۳ زیاد می‌آمدند و جلوی چشم یهودی‌های مادی و شکم‌پرست رقاصی می‌کردند که ابتلاء بسیار سختی بود در دو بعد؛ بعد اول: «بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» چون فسقی کردند که باید خدا آن‌ها را مبتلا کند به این که از این ماهی‌ها و گوشت‌های لذیذ مجانی که خیلی هم زیاد است، این‌ها نگیرند. دوم: اگر چنانچه از این ماهی‌ها گرفتند «كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ»^۴ پس این هم بلوی است، در یک شرع است. در شریعت یهود، اول صید حیتان حرام نبود. خداوند صید ماهی را حرام کرد «بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ».

۱. فصلت، آیه ۵۳.

۲. اعراف، آیه ۱۶۳.

۳. همان.

۴. اعراف، آیه ۱۶۶.

پس در یک شرع هم تبدل عرف هست. منتها تبدل عرف، همان‌طور که عرض کردیم باز هم بحث خواهیم کرد در احکام اصلیه نیست، واجبات اصلیه عوض نمی‌شود و محرمات اصلیه عوض نمی‌شود، بلکه واجبات و محرمات ابتلائی است که غیر از واجبات و محرمات اصلیه است. چهره‌هایی از عبودیت حق و ترک إشراک بالله، خداوند چهره‌هایی گوناگون را بیان می‌فرماید که در این‌ها ابتلا است. این در بُعد اول. در بُعد دوم، بعضی وقت‌ها، بخورها و نخورها، چنین کن و چنان نکن، این صرفاً به عنوان ابتلا و آزمایش ترقی دادن و تبلور دادن نیست، بلکه «بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» چون فسق کردند. پس ابتلائات گوناگون است. این سوره ۷ آیه ۱۶۳ بود.

سوره ۱۸ (کهف) آیه ۷: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا». ببینید. بلوایی داریم که کدام عمل آن‌ها، برخوردار آن‌ها با «مَا عَلَى الْأَرْضِ» بیشتر است. اگر برخوردار با «مَا عَلَى الْأَرْضِ» سلوک الی الله بود، این مراحل دارد که «مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرْتَهُ»^۱ اما اگر برخوردار با ارض، برخوردار ارضی بود «مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرْتَهُ» نبود، بلکه «مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ»^۲ این همه چیز است، همگانی است، تشریح است، تکوین است، چه است و چه است.

سوره ۴۷ که سوره محمد (ص) است آیه ۴: «وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضُكُم بَعْضًا». یک مرتبه است که انسان تنها است و در اجتماع نیست، او را امتحان می‌کنند تا ببینند چگونه است. یک مرتبه نه، «بَعْضُكُمْ بَعْضًا» این عالم است، او جاهل، این دارد و او ندارد، این نیرومند است او نه، او عنوان دارد و او نه، او بالا است و این پایین. خود خدا می‌تواند پایین‌ها را هم بالا کند، کما این‌که بالاها را هم خدا بالا کرده، علم‌ها، عقل‌ها، فکرها، نیروها، مال‌ها، اولاد، مقام‌ها، همه و همه و همه بدون اراده حق سبحانه و تعالی نیست. اما به بعضی داده به بعضی نداده، بعضی هستند هر چقدر بدون باز هم مال آن‌ها کم است، بعضی کم می‌دوند مال آن‌ها زیاد است، نمی‌خواهیم ابطال سعی بشود، نه، ابطال سعی نیست. «وَأَنْ كَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^۳ درست است، ولی این‌طور نیست که به اندازه سعی مالی خودم صد درصد مال، به اندازه تنبلی صد درصد گرسنگی، خیر، دو حساب در کار است:

۱. نهج البلاغة (للصباحی صالح)، ص ۱۰۶.

۲. همان.

۳. نجم، آیه ۳۹.

یک حساب ضابطه‌ای و قانونی در کار است که ما برای به دست آوردن مال باید سعی کنیم. یک حساب دوم حساب رابطه با مصلحت ربانیه است که خداوند آن مقداری که شایسته است در سعی او نتیجه می‌دهد. اگر سعی مقتضی این است که یک میلیارد به دست آورد، یک میلیون برای او کافی است و بیشتر از این خطر دارد. اگر سعی را کمتر کند، این کمتر بودن سعی، باید که کمتر از این مقدار بشود، نخیر، بیشتر از این مصلحت است. خداوند بیش و کم می‌کند منتها بر مبنای سعی.

حالا «لِيَبْلُغَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا»^۱ کما این که در آیه درجات هم دارد و بحث می‌کنیم. در سوره یس می‌فرماید: «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَلْنُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ»^۱ این اعتراف است. ما چه کسی هستیم که اعتراف کنیم؟! کما این که یهودی‌ها می‌گفتند: «إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ»^۲ خدا فقیر است که می‌گوید: به این یا به او بده و آلا خودش می‌داد. «سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ»^۳ حالا در سوره یس: «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَلْنُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ» جواب این است که «لِيَبْلُغَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا». خدا همان‌طور که به تو داده است، به این هم می‌تواند بدهد اما با دست تو می‌خواهد به این بدهد تا تو تبلور یابی. تو با دادن مال، با دادن جان، با دادن فکر، با مساعی، در این عالم تکلیف، حالت تبلور پیدا کنی. پس برخورد غنی و فقیر، عالم و جاهل، دارا و نادار، نیرومند و بی‌نیرو، مقام بالا و پایین‌تر، این اختلافاتی که به حساب اراده الهی، ولو بر مبنای سعی است، قسمتی هم سعی نیست؛ این که پدر او یا مادر او چه کسی باشند که سعی نیست، قسمتی بر مبنای سعی است، قسمتی بر مبنای سعی نیست، اراده‌ی الهی است. قسمتی دیگر، باز بر مبنای سعی است که خداوند می‌فرماید تا این حد معین کافی است، از این جا بالاتر از این جا کمتر، تمام این‌ها برای بلوی و امتحان است.

آیه بعدی که اشاره کردم سوره انعام آیه ۱۶۵، مائة و خمسة و ستين سورة الأنعام: «وَرَفَعَ بَعْضُكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُغَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ». درجات، بعضی درجات است که انسان خود تحصیل می‌کند، تازه درجاتی که خود انسان تحصیل می‌کند این‌طور نیست که صد درصد آنچه می‌خواهد انجام شود. ولی بعضی درجات است که نخیر، خداوند عقل بیشتر، ارث بیشتر - ارث را خودش تعیین نکرده - قدرت بیشتر و از این قبیل. این بیش‌هایی که خداوند مقرر کرده مثلاً این مرد است، او زن است. مرد نیروهای زیادتر

۱. یس، آیه ۴۷.

۲. آل عمران، آیه ۱۸۱.

۳. همان.

دارد و زن نیروهای کمتر دارد. این اختلافاتی که خداوند من دون نظر إلى السعی معین فرموده است «وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ» «لا درجات بالمساعی». البته درجات بالمساعی هم هست، ولی درجات بالمساعی فقط «رَفَعَ» خدایی نیست، سعی کرده، باید یک میلیون به دست بیاورد، ولی خداوند دو میلیون تومان به او داده است. سعی کرده یک میلیون به دست بیاورد، نیم میلیون به دست آورده است. پس یک بُعد آن سعی است و یک بُعد اراده الهی.

بُعد دوم درجات این است که من اصلاً سعی در آن ندارم، پدرم که باشد، مادرم که باشد، در کدام شهر متولد شده باشم، مثلاً عقل من زیادتر باشد. یک کسی ابله متولد می شود. مجنون متولد می شود، عاقل متولد می شود، عقل بالاتر. اینها مرحله دوم است که فقط عطیه الهی است. آنچه که فقط صد درصد عطیه الهی است در درجات، یا عطیه الهی است بر مبنای سعی، اما درصد آن به اراده الهی است، بالا و پایین آن، «وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ». غنی با غنا، فقیر با فقر، عالم با علم، عاقل با عقل، جاهل با جهل و إلى آخر.

در سوره مبارکه هود هم آیه هفتم (سبعة): «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا». روی چه حسابی؟ «أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» در این جا چند بعد وجود دارد؛ یکی «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لِيَبْلُوَكُمْ»، «فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ لِيَبْلُوَكُمْ»، «كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ». خود خداوند گوناگون کار کرده است. احتیاج به گوناگون کار کردن نداشت. آنآ می شد آسمان و زمین را خلق کند. ولی مدت های مدیدی، میلیون ها، میلیارد ها سال، «كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» که ماده اولیه بود که ما هم تأمل کنیم در بعضی از کارها، خدا محتاج به تأمل نیست، می خواهد نشان دهد. الگو نشان دهد.

سوره ۶۷ آیه ۳؛ سوره ۶۷ سوره اول جزء بیست و نهم، مُلک است «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا». سؤال: موت که ابتلاء نیست، انسان که مرد، بعد ابتلاء نیست. خیر، شما که می دانید مرگ دارید و حیات دارید، مرگ و حیات هر دو ابتلا است. اگر صرفاً حیات بود و مرگ نبود، چه ابتلائی؟ اگر از اول حیات نبود و مرگ بود باز چه ابتلائی؟ شخصی که مرده است و حس و اراده و ادراک ندارد یا مرده و در عالم برزخ است که عالم تکلیفی است باز چه ابتلائی؟ ابتلاء برای عالم تکلیف است. در عالم تکلیف، مرگ من و دیگران، حیات من و دیگران ابتلاء است. خود را در عالم حیات آماده کنم که برای عالم مرگ بفرستم.

یا این که راجع به صید، سوره المائدة الآية الرابعة و تسعون «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ»^۱ این بلوی دو بُعدی است که در فقه این مطلب مسلم است از نظر قرآن. «الصَّيْدُ فِي أَصْلِهِ مُحَرَّمٌ إِلَّا لِحَاجَةٍ»^۲ «ثم الصيد حتى لحاجة محرّم عند الإحرام و في أرض الحرام». هر دو بلوی است. یکی بلوای همیشگی است، یکی بلوای در حال احرام است. ابتلای همیشگی، کلاً صید به عنوان ضابطه و قاعده حرام است مگر برای حاجت، در سوره مائده آیه داریم. و در باب حج، آیا انسان در حال حج که این راه‌های دور را طی می‌کند و به آن جایی که خشک و بی‌آب و گیاه - که هنوز هم تقریباً این‌طور است - می‌رود، آن‌جا یک چیز مجانی به دست آوردن مثل ماهی دریا بیشتر است یا در خانه خودش و وطن خودش؟ در جایی که انسان بیشتر به گوشت مجانی نیازمند است، می‌گوید: خیر، صید نکن «لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ».

مرحله سوم این است که بعضی مواقع، باید به دنبال صیدها رفت، چه در احرام و چه در غیر احرام، بعضی‌ها می‌گویند نخیر، صیدها می‌آیند و شلوغ می‌کنند. در قم من به یاد دارم، در قم حدود چهل و چند سال پیش، آن‌قدر برف آمده بود و آن‌قدر آهو بین راه قم و تهران بود که به سادگی می‌رفتند و شاخ آهو را می‌گرفتند و می‌آوردند. یک چنین صیدی. این «لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ»، «تَنَالُهُ أَيَّدِيكُمْ» است. «تَنَالُهُ أَيَّدِيكُمْ» یعنی با دست می‌گیرید، لزومی ندارد که با حربه بگیرید.

پس صید در سه بُعد ابتلاء است: یک بعد عمومی است که در تمام ایام عمر، صید کردن مگر از برای احتیاج حرام است. دو بعد است که اُحیانی است. یکی اُحیانی زیاد است که در حال حج است، یکی اُحیانی کم است که چند سال باید طول بکشد تا این‌که صیدها، حیواناتی که باید صید کرد، خودشان بیایند و انسان آن‌ها را بگیرد و ببرد. این‌ها همه بلوی است. ابتلاء است.

آیه دیگر، سوره نمل آیه ۴۰: «فَلَمَّا رَأَهُ» سلیمان، وقتی که به اراده الهی و اشاره «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ» که این وزیر سلیمان و صاحب وحی هم بود، تخت بلقیس آن‌جا حاضر شد، که بحث بسیار بسیار مهمی است از نظر علمی و معرفتی و فیزیکی که به سوره نمل مراجعه بفرمایید. «فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ»، «قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» «سار مسیره شهرین» یک ماه راه، یک ماه راه آن روز را، فرض کنید امروز با طیاره یک ساعت راه

۱. مائده، آیه ۹۴.

۲. البلاغ فی تفسیر القرآن، ص ۱۲۳.

است، آن وقت که طیاره‌ای نبود. یک ماه راه عادی، تخت بلقیس، به سرعت قبل از چشم به هم زدن، که کمتر از ثانیه است که از نظر فیزیکی بحث دارد، یک بحث اسلامی دارد، بحث قرآنی و روایات دارد و بحث معرفتی هم که معلوم است.

«فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي» بلوی است. سلیمان که بلقیس را دعوت می‌کند، حالا تخت بلقیس قبل از چشم به هم خوردن حاضر شود و بلقیس یک مرتبه ببیند تخت وجود ندارد. این بلوی است. این مقام بسیار بسیار عالی است. به عنوان خارقه ربانیه، آدم عادی خودش را گم می‌کند. یک پاسدار در ماشین را باز می‌کند، آدم خودش را گم می‌کند. وقتی یک صندلی، کرسی، مقامی، بیایی و برویی، بالایی، پایینی، این حرف‌ها، ایمان ذوب می‌شود. به قول یکی از بزرگان خطبا که الآن هم در قید حیات است که پنجاه سال درجه اول است، نمی‌خواهم اسم کسی را ببرم. پیرمرد است. می‌فرمودند که کسانی که مسلمان هستند و می‌روند اروپا، می‌خواهند درس بخوانند، آن‌جا ایمان آن‌ها ذوب می‌شود، مانند کسی که لباسی از یخ پوشیده باشد، بعد مقابل تنور برود، برهنه می‌شود.

ایمانی که مستقر نیست و مستودع است، ایمانی که عمق ندارد، ایمانی که حتی مخلوط با حُمق هم هست، ایمانی که ثبات و ریشه ندارد، بادی می‌آید و می‌رود، این لباسی است که انسان پوشیده، بر بدن او بند نیست، باد می‌آید و لباس می‌رود، ولی وقتی که بر بدن او بند است، باد می‌آید، نمی‌رود. در این‌جا وقتی خداوند مقام بالایی مخصوصاً مقام بالای معنوی داد، عنایت خاصه‌ای که خداوند باید به نبی باید بکند، در اینجا نبی ترمز کند که خودش را نبازد، این بلوی است. بلوای خیر از بلوای شر مهم‌تر است.

- این مسافت از کجا تا کجا بوده؟ تخت بلقیس. از کدام کشور بوده؟

- بلقیس، همه‌ی این‌ها در شرق خاورمیانه بوده است. هر دو در خاورمیانه بوده است. آیه دیگر، سوره آل عمران، الآیة مائة و ستة و ثمانین: «لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ» اموال چیست؟ انفس چیست؟ اموال نعمت‌های جدا است. انفس نعمت داخل. کل نعمت‌های درون و برون که عرض کردیم. «لَتُبْلَوُنَّ» که این لام تأکید است و نون تأکید ثقیله هم که تأکید است. «لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» الی آخر. که آن هم بلوی است. انسان در راه حق فحش بشنود، خیلی مهم است، ببیند در راه حق بارک الله می‌گویند، مطلبی نیست. در راه حق او را گاز بگیرند، به او لگد بزنند، فحش بدهند، بیرون کنند، حبس کنند، زندانی کنند، کتک بزنند، بکشند، این

بلوی است. مرحوم آقای خمینی (ره) می‌فرمود: من در زندان اوین که بودم، از من سؤالاتی کردند جواب ندادم، یک سیلی محکم به گوش من زدند، واقعاً خوشحال شدم. راست می‌گفت. اهل معرفت بود، می‌گفت واقعاً خوشحال شدم که در راه خدا سیلی خوردم. اگر به آدم یک تلنگر بزنند و از راه خدا فرار کند که این مطلبی نیست، در راه خدا، انسان آن قدر ثبات و اراده داشته باشد که اگر سر امام حسین (ع) را می‌برند، در بُعد یلی الربی امام حسین لذت می‌برد، در بعد یلی الخلقی درد می‌کشد. ولی در بُعد یلی الربی که این شهادت و این اهانت و این آوارگی و این سوختن خیمه‌ها فقط برای رب است، او لذت می‌برد. از نظر بُعد عمیق معنوی. این بلوای مهم است.

یا این که سوره الأنفال الآیه سبعة و عشر: «وَلِيَّبِلِي الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا»؛ بلاء یا بلاى حسنه است یا بلاى سيئه. بلاى سيئه دو بعد دارد: يك بلاى سيئه اين است كه چون ظلم كردى، چنين شد، مثل قضيه يوم السبت يهود. يك بلاى سيئه اين است كه من از عهده اين امتحان برنمی‌آيم ولكن خداوند من را امتحان می‌كند. اين بلاء سيئه است. اما بلاء حسنه اين است كه نمره بيست می‌گيرم. يعنى من به يك ابتلاى مبتلا می‌شوم. خداوند لطف می‌كند من هم سعی می‌كنم و مقام بالاتر می‌رود. اين بلاء حسنه است. «وَلِيَّبِلِي الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا» حسن فردى دارد و حسن اجتماعى.

سوره البقرة الآیه مائة و اربعة و عشرين «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ» كه آن ذبح اسماعيل و آن به منجنیق آويخته شدن و تمام اين‌ها ابتلا است. «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ» هم در سوره فجر كه چند مرتبه بحث كرديم كه هر دو بلاء را ذكر فرموده است. «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِي * وَآمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِي * كَلَّا» هر دو دروغ است. هر دوى اين‌ها بلاء است.

يا سوره الانسان الآيه الثانية: «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ» اين على طول الخط است. «نَبْتَلِيهِ» از اول كه آدم هيچ چيز نيست «نَبْتَلِيهِ»، در مضايق رَحِم، در مضايق أصلاب، در مراحل گوناگون نمو در رَحِم، كه آدم هم نمی‌فهمد «نَبْتَلِيهِ»، بعد هم كه خلق شد و متولد شد «نَبْتَلِيهِ»، على طول الخط «نَبْتَلِيهِ»، قبل از تكليف «نَبْتَلِيهِ»، بعد از تكليف هم «نَبْتَلِيهِ». هميشه در بلا و امتحان كه بلا شر نيست، امتحان است.

سوره آل عمران، آيه ۱۵۴: «وَلِيَّبِلِيَّ اللّٰهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ». آن كه در صدور انسان‌ها است از خير، كه بر مبنای فطرت و عقل در صدر قرار گرفته كه حد وسط جريان است و

بعد در قلب قرار می‌گیرد و در مرحله فؤاد قرار می‌گیرد، آن «لَيْتَلِي» تبلور پیدا کند. اگر آنچه از عقل، از فطرت گرفت و در صدر قرار داد که این وسط مرحله انسانیت انسان است، اگر در صدر تبلور پیدا کرد، آن وقت به قلب وارد می‌شود و ارتکان ایمان خواهد شد. پس «وَلَيْتَلِي اللَّهُ مَا فِي قلوبِكُمْ» نگفت، چون که وقتی به قلب می‌رسد که یک حسابی پیدا کرده، تبلور باید در صدر پیدا کند تا این که در قلب انسان وارد بشود.

یا سورة الأحزاب الآية الحادى عشر: «هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ» واقعاً بعضی وقت‌ها این‌طور است. بعضی وقت‌ها انسان دعا می‌کند که دعا از دست او فریاد می‌کند. خود دعا فریاد می‌کند. آن قدر صبر می‌کند که فریاد صبر به گوش اهل ایمان می‌رسد، اگر آن‌جا صبر کرد و وظیفه خود را انجام داد، آن‌جا است که حسابی موفق شده است. «هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ» از هر طرف به مؤمنین صدمه، در جنگ؛ شکست، در میان کفار؛ مسخره، اذیت، گرسنگی، حصر، فرار، هجرت... تمام بلاهایی که می‌خواهد اهل ایمان را از اجتماعات و از حظوظ زندگی دور کند، این‌ها «هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلُّوا زُلْالًا شَدِيدًا» به حال زلزال افتادند که ایمان درست است یا نیست؟ مانند این که ممکن است درست نباشد. در این‌جا است که این ایمان تبلور پیدا می‌کند. یا این که راجع به قضیه بنی اسرائیل که مبتلا به فرعون شدند که «يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ»^۱ بلاء عظیم است دیگر، این تبلور پیدا کند، چقدر فرعونى می‌مانند، چقدر از ایمان فرار می‌کنند. یا «وَ آتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ»^۲ إلى آخر. این اصل بلوی.

شریعت دارای چند بعد از بلوی است که من ده بعد در این‌جا یادداشت کرده‌ام. نمی‌خواهم مطلب را به ده برسانم. بعضی وقت‌ها به هفت برسانیم که ابواب نار بشود. بعضی وقت‌ها به هشت، ابواب جنت. خیر، من فکر کردم و به این‌جا رسیدم که ده نوع بلوای اصلی از برای کل مکلفین است. «اصل الدین بلوی» اگر دین نبود، آزاد بود، هر کاری می‌کردیم. این که مطلبی نیست. دین که آمد عده‌ای قبول می‌کنند، عده‌ای نه، «شرعة من الدین بلوی» خود دین بلوی است. حالا خود دین برای همه نیامده است، برای بعضی این، برای بعضی آن و بعضی آن، «شرعة من الدین بلوی».

۱. بقره، آیه ۴۹.

۲. دخان، آیه ۳۳.

«الثالث: انتقال نفس الشريعة إلى رسول آخر بلوى مثلاً موسى الرسول (ص) أتى بالتوراة و بعد ما توفى موسى الرسول جاؤوا أنبياء تلو بعض متواتراً حتى جاء المسيح. الأنبياء الذين جاؤوا بعد موسى (ع) كلُّ حملة التورات، و لكن انتقال الرسالة انتقال النبوة من موسى إلى داود إلى سليمان إلى أشعياء، هذه كذلك بلوى.»

آدم عادت کرده درس استاد برود. وقتی مرد نه دیگر، آن تمام شد. از آسمان فقط این پایین آمده است. یا مثال‌های زیادی داریم: زنی است شوهر کرده و شوهر او در جبهه شهید شده، می‌گوید: فقط او است و دیگر شوهر نمی‌کنم، این بلوی است، این ترک، غلط است. چرا بلوی است، مگر انحصار به این دارد؟ این که انسان عادت به یک جریان الهی پیدا کند و اگر جریان الهی مشابه آمد آن را رها کند، خود این شهوت است، خودش ائیت و انانیت است. بنابراین مرحله سوم «انتقال نفس الشريعة إلى رسول آخر بلوى.»

«الرابع: انتقال هؤلاء أخرى بلوى، انتقال شريعة التوراة إلى شريعة الإنجيل بلوى» آن کسانی که در این دو حالت انتقالی بوده‌اند که شریعت تورات بود تا مسیح آمد، مسیح که آمد این زنده بود بعد حالا مسیحی بشود. انتقال از آن شریعت به این شریعت، بلوی است. «الخامس: انتقال الشريعة إلى قوم آخر بلوى. الشريعة كانت مستقرة فى اسرائيلين». اکثر شریعت و اکثر انبیاء، شاید نود و چند درصد در اسرائیل بودند. «انتقال الشريعة الإسماعيلية إلى الشريعة الإسماعيلية بلوى». و لذا عده زیادی از یهود ماندند و هنوز ماندند. اون تصلبی که دارند و آن تقیدی که دارند که حتماً این شریعت اسرائیل، شریعت آخر است إلى يوم القيامة، ما هزارها سال در شریعت تورات بودیم. نبی عصر موسی بود و انبیاء بعد آمدند و آمدند و همه دعوت به شریعت تورات کردند، حالا باید به شریعت قرآن منتقل بشود؟ بله، انتقال به شریعت انجیل، انتقال همان شریعت است با یک مقدار فرق به کسی که خودش اسرائیلی است «مسیح كان من اسرائيل، من بيت اسرائيل، موسى كذلك نفس الشيء»

«انتقال الشريعة التوراتية إلى الشريعة الإنجيلية ما كانت إلّا انتقال شريعة إلى أخرى بتفاوتات قليلة جداً و لكن، انتقال الشريعة الإسماعيلية التوراتية و الإنجيلية إلى الشريعة الإسماعيلية القرآنية، انتقالاً قومى» این انتقال شریعتی، یعنی قوم اسرائیل رفت کنار کما این که ما در بشارات این مطالب را داریم. که خداوند تهدید بنی اسرائیل را می‌فرماید: اگر چنین کنید، چنان کنید، ما شریعت را به یک قوم دیگری منتقل خواهیم کرد که در بشارات ان شاء الله مفصل خواهیم خواند.

«السادس: عدم العلم بمصالح في شرعته بلوى» در خود همین شریعت، احکامی هست که آدم نمی‌داند چیست، دور خانه بگرد، سنگ بزن، چه کن و چه کن، چرا مثلاً؟ یا نماز صبح دو رکعت باشد. البته نوعاً، با این که صبح فضیلت و مقام بالاتری دارد، چرا دو رکعت بیشتر نباشد؟ دو رکعت باشد؟ آن احکامی که انسان اصلاً مصلحت آن‌ها را نمی‌فهمد، فقط می‌داند چون خدا گفته است. اما مصلحت را به خود او نگفته‌اند، نمی‌فهمد. خدا نفرموده، بیان نکرده، نمی‌تواند بفهمد یا می‌تواند، ولی نفهمیده است، خود این بلوی است. بلوی مسواک زدن مستحب خیلی کمتر است از بلوای دور خانه گشتن، برای کسی که نمی‌فهمد چرا در این شلوغی دور خانه بگردم؟ خود این بلوی است.

«السابع: مختلف التكليف في مختلف الحالات بلوى» مسافر هستم، حاضر هستم، مریض هستم، غیر مریض، زن حائض است، نفساء است و غیره. این حالات گوناگون واقعاً بلوی است که زینب (س) را مثال می‌زنیم، چون ایشان معصوم نیستند. زینب (س) یا زن فرعون که خیلی مقام عالی داشت که زن فرعون در قرآن شریف قبل از مریم ذکر شده است که «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةً فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ»^۱ «إِلَى آخِرٍ». کفار بفرمایند که اگر یک زنی در خانه کافر بود، کافر نباید شود و «لِلَّذِينَ آمَنُوا» هم که طرف مقابل است.

«مختلف التكليف في مختلف الحالات بلوى. الثامن: ابتلاء أهلها بناكرها بلوى» ما وقتی که شریعت حق را طی کردیم اکثر فاسق هستند یا نه؟ بله، مخصوصاً در شریعت حق آن که احق از شریعت حق است که بر محور قرآن، ما شب و روز فکر کردیم، تمام حوزه‌های اسلام، شیعه و سنی و... بازاری و غیر بازاری، همه با ما دعوا دارند. این بلوی است. بلوای بسیار بزرگی است. «التاسع: تقيد المتشرع حرماناً عن الشهوات بلوى» البته این نظیر اصل دین است، متشرع وقتی که قبول کرد و گفت: بله، شهوات کنار رفت، لذت‌ها کنار رفت، حریت‌ها کنار رفت، این خودش بلوی است. «العاشر: ابتلاء بمعارضين في بيعته بلوى»

پسر مؤمن، پدر کافر، زن فرعون مؤمن، شوهر کافر، شوهر مؤمن، مثل نوح و لوط، زن کافر، ابتلاء نزدیک است. ابتلاء نزدیک، ابتلاء دور، ابتلاء درونی، ابتلاء برونی تمام این‌ها بلوی است. ثم، ما اختلاف احكام شرايع را در چند جهت مختصر می‌کنیم. این که البته

۱. تحریم، آیه ۱۱.

بعداً بحث خواهیم کرد- «الأحكام المختلفة فيها الصورية طبعاً بعنوان الطقوس أي اختلاف قليل جداً جداً لا تعدوا عشرة مراحل و العشرة زائدة» این که می گویند، خیال می کنند که چقدر تورات اصلی با قرآن فرق دارد؟ خیر، اختلافات به عنوان نسخ بسیار بسیار کم است. آن که زیاد کرده اند، تحریفات زیاد کرده است، به عنوان نسخ خیلی کم است. «وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ»^۱ که نوبت این برای شنبه خواهد بود.

اما همان اختلافاتی که وجود دارد، چیست؟ «قد يكون الإبتلاء امتحاناً. اول بس امتحان، الثانی: و اخرى جزءاً مثل يوم السبت» که در خود شریعت است. «و الثالثة نسخاً»، نسخ نیز کم است، خیلی کم «و الرابعة تكاملاً» «مَا نُنَسِّخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا»^۲ «آية تشريعية؛ كتاب الوحي، آية رسولية؛ صاحب الوحي». این پیغمبر می رود، دیگری می آید. پیغمبران آیات هستند. «انبياء كلهم آیات، آیات رسولية. كتابات الانبياء آیات رسالية. تبدیل آية رسولية بآية رسولية، آية رسالية بآية رسالية» «مَا نُنَسِّخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» تکامل.

سؤال: چه لزومی دارد شریعت تورات نسبت به شریعت ابراهیم در همان وقت تکامل داشته باشد. می گوئیم چند جواب دارد: یکی این که شریعت ابراهیم مقداری که لازم بود از برای اجتماع بشری فرموده بودند، اما در شریعت تورات که آمد، اجتماع و وسعت بیشتر و حاجات بیشتر و کارهای زیادتر، موانع و دوافع بیشتر، بنابراین مقتضای آن، این است که احکام وسیع تر باشد. این تکامل است، تناسخ نیست. کسی که یک بچه دارد، به اندازه یک بچه زندگی لازم است، کسی که ده بچه دارد به اندازه ده بچه. نمی شود گفت چرا به کسی که یک بچه دارد، به اندازه ده بچه داده نشده است. لزومی نداشته است.

«الرابع تكاملاً، الخامس تحريفاً» نوع این اختلافاتی که وجود دارد، در تحریفات است. «اختلافات البينة الظاهرة بالأحكام التوراتية و الأحكام القرآنية أكثرها الأكترية الساحقة المطلقة عبارة عن التحريفات و التجديفات». تحریفاتی که شده است که این هم خودش بحثی دارد. مرحله ششم، تکاملات در شرایع است. اما تکاملی که شریعت را إلى يوم الدين کافی کند، این در اختصاص شریعت قرآن است. مرحله ششم. «التكميل الذي يجعل شرعة ربانية شرعة على طول الخط إلى يوم الدين كل ما صار العلم راقياً و العقل

۱. نساء، آیه ۲۳.

۲. بقره، آیه ۱۰۶.

راقياً و الحاجات راقياً و المجتمعات أوسع تكفى هذه الشريعة، هذه خاصُّ بشريعة القرآن العظيم». اين هم يك بحث است.

بحث ديگر كه قبلاً اشاره كرديم و مجدداً عرض داريم «الإختلافات القليلة القليلة جداً كما نذكرها و ممّا يحير العقول طبعاً الإختلافات القليلة القليلة جداً ليست فى اصول الشرائع، فى التوحيد، فى النبوة، فى المعاد، فى وجوب العدل، حرمة الظلم، حرمة الزنا، حرمة السرقة، حرمة القتل، حرمة اللواط، حرمة الكذب، حرمة الكذا و وجوب كذا و... الواجبات الأصلية عقيدية و فرعية، المحرّمات الأصلية عقيدية و فرعية ثابت على طول الخط، هذا هو الدين و لو اختلفت بعض الأشكال مثلاً. و لكن الإختلاف الشكلى، الإختلافات الشكلى بين هذه الأحكام لا تضرّ بالوحدة الأصلية الدينية. مثلاً يقول واحد لخداميه: إذهب إلى فلان و أعطه درهماً، إذهب إلى فلان أعطه خبزاً، لا تذهب إلى فلان كذا... كلهم موحدٌ فى شريعة العدل ايجابياً و شريعة الظلم سلبياً. فمن المستحيل أن نتقبل (نصدّق أو نحتمل) أنّ الخمر كان حلاً فى بعض الشرائع، مستحيل، هذا بحثٌ يأتي أنّ الإشراك بالله كان حلاً فى بعض الشرائع، أنّ السرقة أو الظلم كان حلاً فى بعض الشرائع. ظلم، ما نجد من تحريفات و تجديفات فى التورات - لا سيما فى التورات - أنّه لوط زنى (و لاسمح الله) نوح زنى (و لا سمح الله)، سليمان بنى على المرتفعات و الأطلال مذابح لأوثان زوجاته، زوجاته تسعمائة، ثلاثمائة عقد دائم و ستمائة عقد منقطع، يعنى مخربتات، و تحريفات بالنسبة لتورات موسى (ع) و لا سيما التحريفات و التجديفات تركّزت على تورات موسى (ع) اولاً، لأنّه كتاب و شريعة الناموس و كتاب الأحكام. ثم إلى كتاب الإنجيل و هو [...] عدّة بصورة مترتبة».

«البحث الأول. البحث الأول كما أشرنا، أنّ الاحكام الأصلية و الفرعية الدينية الثابتة ايجابيةً و سلبيةً لا تتغير. لا تعتريه النسخ و حتى التكامل، لا النسخ و لا التكامل، لا تنقيص و لا تزييد» اين مرحله اولى است. «المرحلة الثانية، أنه هنالك نسخٌ ما تكاملٌ ما أو تكامل واسع بين الشرائع الإلهى. المرحلة الثالثة لا نجد شريعة مفصلة ربانية كناموس الشرائع إلا شريعتين اثنتين فقط» در اين مورد فكر كنيد. «شريعة التورات و شريعة القرآن، فكيف الإنجيل؟ فى سورة الجن، قال الجن «إِنَّا سَمِعْنَا كِتَاباً أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ» لم يقولوا من بعد عيسى». چرا؟ اين جنى كه اينها در حد رسل جن بودند، چون پيغمبر بزرگوار تشریف آوردند ديگر وحى منقطع است. ولى اينها در حد رسل جن هستند.

۱. احقاف، آيه ۳۰.

این‌ها اشخاصی هستند که مبشرین دعوت ربانی در میان جن هستند، آیا این‌ها ایمان به موسی آوردند، به عیسی نیاوردند؟ کافر شدند با این‌که آن کسانی که درجه اول هستند در حد رسالت، باید منتجب باشند، منتخب باشند، باید از همه جلوتر به رسول موجود ایمان بیاورند، پس چرا این‌جا می‌فرماید: «قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى» قرآن بعد از موسی است. و حال آن‌که قرآن بعد از عیسی است، چرا عیسی نیامد؟ این یک مطلبی است. وقتی انسان در انجیل دقت می‌کند، انجیل شریعت جدید نیست، چند امتیاز در انجیل وجود دارد که قبلاً یا نبوده یا نابود شده است. اول: «شریعة الإنجیل شریعة اخلاقية. توراة كذلك نفس الشیء، و لكن توراة رکزت علی الاحکام الايجابية و السلبية، و لكن شریعة الإنجیل رکزت علی الأخلاقیات التي تحکم علی الإنسان المتقیة بشریعة لله أن يعمل الواجبات و یتترك المحرمات».

اخلاق، ببینید سرتاسر انجیل اخلاق است. مخصوصاً انجیل برنابا را اگر مطالعه بفرمایید کتاب اخلاق بسیار قوی‌ای است. نظرم هست که یکی از بزرگان که الان تشریف دارند می‌فرمود: من به نجف رفتم، دیدم مرحوم آقا سیدعلی قاضی طباطبایی درس اخلاق می‌دهند. نشسته و دو نفر هم نشستند و من هم سومی بودم. من را نگاه کرد و چیزی نگفت و فهمیدم که من هم می‌توانم بنشینم و گوش دهم. دیدم از انجیل برنابا دارد درس می‌دهد. نه این‌که این مقدم بر قرآن است، خیر، این انجیل برنابا مصدق قرآن است و مطالب اخلاقی که در قرآن است، مقادیری در انجیل برنابا وجود دارد.

این یکی از امتیازات شریعت انجیل است که جهات اخلاقی بسیار زیادی دارد و باید داشته باشد، چرا؟ برای این‌که یهود آن قدر زمخت و آن قدر لجوج و آن قدر پست فطرت بودند که با اخلاق و با موعظه، باید با مقادیر بسیار زیادی با آن‌ها برخورد کرد و لذا در شریعت انجیل، این یک بُعد است. و این اخلاق که چیز جدیدی نیست، در تورات هم هست، ولی با این تفصیل نیست.

دوم: در شریعت انجیل «وَلِأَحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ»^۱ کاری نشده، نسخ نیست، بعضی از احکام عقوبتی، احکام جزایی که در شریعت تورات مُعَقَّب بوده، مثل قضیه یوم السبت «وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ»^۲ و از این قبیل «ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ

۱. آل عمران، آیه ۵۰.

۲. انعام، آیه ۱۴۶.

بِغِيهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ»^۱ این‌ها که دوام ندارند، این احکامی که در شریعت تورات آمده است به عنوان جزاء دادن بغی، این حد دارد، حتماً باید شریعت جدید بیاید تا این که این احکام جزایی بغی را از بین ببرد. پس این هم انتقال شریعة إلى شریعة آخری نیست.

و در مرحله سوم، خود مسیح (ع) در این جا می‌فرماید که: آسمان و زمین زائل گردد و لکن نقطه‌ای از شریعت ناموس زائل نگردد. این برای زمان خودش را می‌گوید نه زمان خاتم النبیین، زمان خاتم النبیین که نقاطی از شریعت ناموس که اسم دوم شریعت تورات است، عوض شد، می‌خواهد چه بگوید؟ می‌گوید: آنچه را که موسی آورد، من هم می‌گویم. فقط دو مطلب است؛ مطلب اول را موسی آورده مفصلاً نه، اخلاقیات است، مطلب دوم طبعاً باید کسی بیاید، به وحی خداوند برطرف کند. چند حکم عقوبتی است، قضیه یوم السبت است، قضیه گوشت‌های خیلی خوب است، که آن استخوان‌ها را، آن‌هایی را که مخلوط است بخورید، گوسفند را می‌کشند، شتر را می‌کشند، گاو را می‌کشند، آن‌هایی را که مخلوط است و استخوان است و شحمه است، بخورید، اما گوشت‌های خیلی خوب و دمه‌ها را نخورید. «وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ» حیوانات ناخن‌دار که گوسفند است، گاو است و غیره، این‌ها را نخورید «أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ» مگر آن که با استخوان مخلوط است، از این چیزهایی که به درد نمی‌خورد، معمولاً دور می‌ریزند، آن‌ها را بخورید، چرا؟ «ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِغِيهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ». پس شریعت انجیل، این شریعت مستقله، به این معنا نیست. آن شریعتی که مترامیه الأطراف است و احکام سلبی و احکام ایجابی را به طور مفصل ذکر کرده است و می‌شود به عنوان شریعة الله با قرآن مقارنه کرد، شریعت تورات است، تورات و قرآن، آن وقت بین تورات و قرآن هم، احکام اختلافی حتی در شکل احکام، به عنوان وحی نیست، بلکه مقدار زیادی از آن تحریفاتی است که در تورات شده است و خود تحریفات بین است.

یکی از چیزهایی که «فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۲ این است: در تورات شریف، قضیه توحید بسیار عمیق ذکر شده است، مجسم نبودن خدا ذکر شده، حرمت شراب چهارده آیه در تورات ذکر شده، بشارات را ملاحظه کنید، بحث بشارات را ما خواهیم داشت، چهار آیه در انجیل حرمت شراب و چهارده آیه در تورات حرمت شراب ذکر شده است. مع ذلک در

۱. همان.

۲. بقره، آیه ۲۱۳.

همین تورات نسبت به نوح آمده که شراب خورد، لوط شراب خورد، شراب خورد و با دو دخترش زنا کرد که این زنا نسل را به حضرت مسیح (ع) معاذ الله می‌رساند که در آنجا بحث کردیم که در خود انجیل آمده است: زنازاده هرگز ملکوت حق را نخواهد دید. البته آنجا آمده، زنازاده هرگز ملکوت حق را نخواهد دید، حداقل ملکوت این است که پیغمبر شود. و حال آن که خود تورات اثبات می‌کند که معاذ الله -تورات و انجیل با هم- جناب مسیح از نسل سلیمان است که داود سلیمان را از طریق زنای با ذات البعل درست کرد. که جناب داود (ع) زن اوریا را که رئیس لشکر او بود، رئیس جند بود، چشمش به او افتاد، دید لخت دارد غسل می‌کند، بعد او را خواست، بعد شوهر او را به جنگ فرستاد که کشته شود و قبل از این که در جنگ کشته شود زن او را گرفت و از این زن هم بچه -ای آورد به نام سلیمان معاذ الله.

در خود تورات شریف، تحریفاتی که شده است به تنهایی بین است، جزء به جزء بین است. یعنی آن که اصل در تورات شریف است توحید است، سلامت است، طهارت است، عدم زنا است، دزدی نکردن است و... در مقابل مطالبی را نسبت به انبیاء دارند، چرا؟ برای این که این اعمال را انجام دادن برای خودشان آسان باشد.

ما در این بحث‌ها، تفصیلاتی را راجع به این موضوعات خواهیم داشت که هم در تفاسیر ما وجود ندارد و هم در کتاب‌هایی که باید در این موضوعات نوشته شود وجود ندارد، و ما در عالم که سه شریعت بیشتر نداریم، باید تکلیف خودمان را روشن کنیم با کسانی که تابع شریعت تورات و شریعت انجیل هستند. تئمه‌های بحث ان شاء الله برای روز شنبه.

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ وَمَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَوَقِّفْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَ تَرْضَاهُ وَجَنِّبْنَا عَمَّا لَا تُحِبُّهُ وَلَا تَرْضَاهُ».

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ».